



ویژگی‌های پزشکی

از دیدگاه دانشجوی پزشکی

محمد اکبر شاه جوقی

دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی - درمانی شهید بهشتی

می‌آیند، و آن قدر خود را در اوج می‌بینند که دیگر فضای بالاتری احساس نمی‌کنند. ولی باید به این عزیزان چنین گفته شود که: ای آنکه نام طیب ظاهر و باطن ترا آذین کرده، بدان که وظیفه تو هم علمی است و هم اخلاقی که باید تا پایان راه بر این دو وظیفه عمل کنی. لذت بردن از ثمر آرزوهایت چیست؟ آن لحظه‌ای که دردمندی کمک می‌طلبد و بعد از خداوند ترا می‌خواند، چه زیبا و لذت بخش است که در نهایت عشق و محبت از میوه درخت علم خود، او را بخورانی و از عطر سلامت او مشام جان خود را معطر سازید. چه زیباست در آن

کاروانی از مشتاقان و آرزومندان، به سوی هدفی والا در بیابانی پرخس و خاشاک و فراز و نشیب رهسپارند، و پس از سالیانی طی طریق، سرانجام به مقصد خود می‌رسند. این مقصد که برایش متحمل رنج و زحمت فراوان شده‌اند، کجاست؟ و هدف بعد از رسیدن به معشوق چیست؟ هر سال میلیون‌ها جوان با شوق و صف ناپذیری برای رسیدن به عنوان پزشک در تلاشند و در آن لحظه که دروازه آهنگر دانشگاه را می‌گشایند، نفس راحتی کشیده و از خوشحالی در آسمان سعادت به پرواز در

لحظه که مختصری دست از همه چیز شسته و امید از همه کس بریده خدا را در نظر آورید و از شاهد علم، تعهد، نوع دوستی، ایمان، صبر و حوصله، معجونی بسازید و در گلوی او بریزید، و در آن هنگام که دردمند ناامید دوباره چشم باز میکند و با یک دنیا عشق شما را می‌نگرد، تصویر زیبای خداوند در مقابل دیدگان شما تجلی می‌کند و ندای حق را می‌شنوید که عمل شما را سپاس می‌گوید.

طیب کیست؟ اگر از عناوین دهان پرکن آن در اجتماع امروز بگذریم و مفهوم واقعی آن را معنا کنیم، انسانی است که در سینه‌اش گنجینه علم، در دلش عشق خداوند و انسانها، در فکرش نجات دردمندان در دیدگاهش دنیای پوچ فانی، در رفتارش تواضع و محبت، در عملش ایثار و حقیقت، در زبانش کلام امیدبخش، در دستهایش نیروی گرده‌گشا، در گامهایش استواری. و هدف نهایی رضایت مردم باشد. این است آنچه را که راهیان این راه خطر باید بدانند و با دل و جان پذیرا باشند. آیا شنیده‌اید که از قول پیامبران گفته‌اند، شغل معلمی شغل انبیا است؟

آیا می‌دانید وظیفه یک معلم چیست؟ کار یک معلم، نجات فکر انسانها است از بیماری جهل و نادانی.

آیا شنیده‌اید که: «العلم علما»: علم الادیان و علم الابدان» و آیا شنیده‌اید که عقل سال در بدن سالم است؟ پس زمانی که فکر از بیماری جهالت نجات یافت باید در بدن سالم خودنمایی کند. اکنون نوبت کیست که جسم بیمار را شفا دهد؟ پس طبابت راهم باید گفت شغل انبیا است. سلامت فکر بدون سلامت

جسم غیر ممکن است.

ما این جملات را صدها بار از دهان بیمارانی که به پزشک مراجعه می‌کنند شنیده‌ایم: عجب طبیب دلسوزی است، چه پزشک خوش اخلاقی، چقدر مهربان است وقتی در مقابلش قرار می‌گیری همه دردهای انسان خوب می‌شود، عجب عالی تشخیص می‌دهد، برایش مریض پولدار و بی‌پول فرقی نمی‌کند، خواهرش یا هفتاد پشت غریبه. تمام وقتش در اختیار بیمارانش است، بسیار بی‌آلایش و متواضع و خاکی است.

در مقابل این همه صفات انسانی و پسندیده، صددرصد این جملات را هم شنیده‌اید: اگر بمیرم پیش فلان دکتر نمی‌روم، او با خودش قهر است، اصلاً بیمار جرات نمی‌کند یک کلمه حرف بزند و ... شما دوست دارید جزء کدام دسته از این پزشکان باشید؟

یک پزشک زمانی که در این راه قدم می‌گذارد باید بداند که کارش جز نجات انسان نیست و تا آنجا که در توان دارد بکوشد، و باید بداند که تمام عمرش در اختیار همنوع است.

حرفه مقدس پزشکی والاتر از این است که آن را در مادیات و خواسته‌ها و زرق و برق‌های عوام فریبانه و زودگذر غرق کرده و دانسته‌های آن را در همان چهار چوب دوران دانشگاه محبوس کنیم. تا آنجا که فراموش شود که منظور از قدم گذاردن در این راه چه بوده است.

در بسیاری از موارد در اجتماع شنیده می‌شود که امکانات لازم وجود ندارد و پزشک نمی‌تواند آنگونه که باید از علم

و بخصص خود استفاده کند.

این مطلب تا حدودی صحیح است ولی نه صدر صد. اگر این مطلب را صدر صد بپذیریم در صورتی که پزشک تهی از بار علمی باشد مثال همان است که: قلم بد و کاغذ بد و مرکب بد، گناه هر سه چه باشد این که دست لایق نیست. آری دست باید لایق باشد گیریم که کلیه امکانات موجود باشد بدون عام و یا سهل انگاری و نبودن تعهد، مورد استفاده اش چیست؟ زمانی که طبیبی نتواند درد بیماری را تشخیص بدهد که بارها و بارها اتفاق افتاده جواب بدهید امکانات چه گره‌ای را می‌کشاید؟

به عنوان مثال: یک بیمارستان مدرن مجهز به کلیه وسایل آماده و بیمار به آن مراجعه می‌کند پزشک بیماری را تشخیص نداده و نسخه‌ای با چند قلم دارویی که اصلاً ارتباطی با درد بیمار ندارد می‌نویسد. بیمار مصرف می‌کند و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود و مریض سرگردان راهی پزشک و بیمارستانی دیگر می‌شود. امکانات لازم چه مشکلی را در این رابطه حل کرده است؟

در اینجا اشاره به زمان ابوعلی سینا می‌کنیم. آیا در آن زمان امکانات وجود داشت؟ یا علم ابوعلی سینا؟ در زمان بقراط و سینووه که کاسه سر را بر می‌داشتند چه امکاناتی وجود داشت؟ این گونه نتیجه‌گیری نشود که نویسنده منکر امکانات لازم بوده و آن را نفی می‌کند. اگر امکانات نباشد، علم و تعهد به تنهایی نمی‌تواند به طور کامل حلال مشکلات باشد، این هر دو لازم و ملزوم یکدیگر هستند، ولی منظور این است که یک پزشک باید خود را از لحاظ بار علمی، اخلاقی و تعهدات الهی

و انسانی کامل کند و اگر در این صورت امکانات لازم هم موجود باشد علم پزشک بارآور شده و نتیجه مثبت خواهد داد و سلامت شکل می‌گیرد.

بیاید یک پزشک متعهد باشیم، بیاید به همنوع بیندیشیم، به آن لحظه‌ای که بیماری از درد شما را می‌خواند و نجات می‌طلبد.

بیاید علاوه بر تشخیص درد جسم، درد روح و جان را نیز تشخیص بدهیم که تشخیص درد جان، جسم را نیز شفا می‌دهد، بیاید با دل بیمار باشیم نه با محتویات جیب بیمار، بیاید یک پزشک قسم خورده در مقابل خداوند باشیم. بیاید شافی باشیم، نه مادی.

علم طب یک گردنبند جواهر نشان نیست که آن را در گاو صندوقی آهنین زندانی کنید و چندین قفل بر آن بزنید که از دست برد در امان بماند.

علم پزشکی گلدان گلی است که باید همه بسینند، لذت ببرند، از عطر گل‌هایش سرمست شوند. باید هر روز آن را آب داد تارش کند و گل‌های بیشتری به وجود آورد. آبی که شما باید به گلدان علم خود بدهید تازه‌های پزشکی است که هر روز کشف می‌شود.

بنابراین یک پزشک ایده‌آل، آن است که علم خود را در چهار دیوار یک مطب از صبح تا شام محبوس نسازد. او باید همچنان که نفس می‌کشد، رویدادها و اکتشافات و تازه‌های پزشکی را فرا گیرد و گام به گام با علم پیش رود، همچون گلدانی که با آب هر روز شاداب‌تر می‌شود. به امید آنکه مشتاقان این راه، عاشقان واقعی این علم و انسانیت بوده، ایمان و تعهد در مقابل خداوند داشته باشند.